



شندیم بسکایم ایخان
 نیشد ز باروت ارققی
 ز بس دم شیدار در قلعه
 نمودی جهان پر ز باروت طوب
 ز سیر نمودند آقا ز جنگ

ز باروت شد قتی تا کنان

که یک کشتی بر باروت سخت

شده غرقه و تخمها تخت
 کشتادند با جگله بی عیلت



بیترو کان و بطوب و بفتاد



شاد ز سیر بریده اعدایون

ز سیر تا ساق دریا خون

نداد طوبی که بر باروت
 ز سیرکان از خاک و از اجابت

ز سیرت صحنه تیرت
 کلن کشت از آن بر باروت



سپهبد ز قه چنان کشت شام

امان خوایت کا و کلیدش

